

رضا شاه «نوبرانه ترین» پادشاه ایران هم بود. او دلیل عقب ماندگی مملکت را شبیه نبودن لباس و پوشش مردان و زنان ایرانی به غربی‌ها دانست و دستور داد همه باید مثل آنها شوند. قانون متحدالشکل شدن لباس‌ها و کشف حجاب را صادر کرد. بعد از سالها زد و بند مردم و کشتار معترضان در مسجد گوهرشاد، دید که مملکت ترقی‌ای نکرده. «این نوبرانه ترین دستور یک پادشاه در تاریخ بود.» او بعد ها اعتراف کرد که نمی‌دانسته چیزی به نام مغز چیست و از کجا باید آن را خرید. هم‌چنین ربط مغز و فکر با تولید علم و ترقی چه می‌تواند باشد؟

رضاشاه بر امور مملکتی خیلی حساس بود و به عنوان «وظیفه دان ترین» پادشاه ایران شناخته می‌شود. وقتی دید کارگرهای ساخت کاخ تفریحی اش عین نان نخورده‌ها نشسته‌اند و زودتر کاخ همایونی را نمی‌سازند تا در آن به رتق و فتق امور مملکتی بپردازد، دستور داد تا نانواهای آنجا را در تنور نانواهای اش ببندازند. بعد از آن همه یاد گرفتند وظیفه شان را انجام دهند. یک نفر هم آنجا می‌خواست بگوید گدا! خب برنج میدادی به کاگرها، که بعد از شفتن بوی کباب نانوا، جرات نکرد و بیخیال شد، اما به این فکر کرد که اگر مثلاً کارگرها تشنه بودند، ساقی شان را باید توی مشک آب می‌انداخت یا چاه آب؟

«رضا شاه» که قبلاً «رضا خان» بود و قبل تر از آن «رضا ماکسیم»، سلطان «ترین» های ایران است. او که اگر توپ ماکسیم وارد ایران نمیشد و به یک فزاق قلچماق برای نگهداری اش نیاز نبود، همان نگهبان اسطبل اجنبی باقی میماند به عنوان رییس «دستشانده ترین» سلسله در ایران، توسط انگلیسی‌ها به پادشاهی رسید.



محمدرضا شاه طولانی ترین پرواز تاریخ را به نام خود ثبت کرد. البته بیشتر به این دلیل که کشوری اجازه فرود به هواپیمای او نمی‌داد. پس از این که کم کم برای دانشمندان علم نجوم این سوال مطرح شده بود که هواپیمای شاه به دور زمین می‌چرخد یا زمین به دور هواپیمای شاه می‌چرخد، از مصر خبر مسرت بار اجازه فرود صادر شد و شاهنشاه عمر با عزت خود را با داماد سرخانگی به پایان برد. آن هم در کشوری که به دلیل پسر نریمان طلاقش داده بود.

خداوندگار سلطنت بالاخره به تاج اعلی حضرت که چه عرض کنم به نسوان جهان رحم کرده و شاهنشاه صاحب پسری شدند که وارث تاج و تخت باشد. هم‌چنین والامقام ضمن ادای احترام به تفکر فمینیسم، به همسران سابق که در خفا زبان به بدگویی ایشان می‌چرخاندند و عیب بی‌پسری را به آن همایون جبین نسبت می‌دادند اعلام کرد:
جبر جبر چرخ گاری
خواستی پسر بیاری!
پس از این خبر مسرت بخش، شاهنشاه قصد فرمودند آن نگاه نادرست پسرآوران به زنان را کنار گذشته و زین پس زنان واجد شرایط را بخاطر خودش بخواهد.

همه می‌دانند که شاه از کشور فرار نکرد بلکه کشور را ترک کرد. و همه هم می‌دانند که برای کشته نشدن مردم ترک کشور را برقرار ترجیح داد. البته منظور از مردم هم مشخص است که خودش و خانواده‌اش بود. چون هر چقدر بر رعیت گلوله می‌بست و با تانک در خیابان‌های شهر تردد می‌کرد رعیت نه تنها از رو نمی‌رفتند که با اهدای گل به سربازان، آن‌ها را نیز متحد خود کرده بودند. بنابراین آخرین پادشاه کشور ایران، جوری ثروت و جواهر جمع کرد و از کشور برد که مطمئن شود بعد از خودش شاه دیگری در این کشور تاج گذاری نخواهد کرد.



شاهنشاه وقتی قصد کردند جشن‌های پرشکوه سلطنتی را برگزار کنند به این مهم واقف بودند که جشن اصولاً وقتی جشن حساب می‌شود که بقیه مردم نتوانند. اصلاً اگر همه بتوانند که اسمش جشن نیست! می‌شود زندگی روزمره! هر چقدر هم که فاصله مردم با جشن بیشتر، جشن پر شکوه‌تر و چشم نوازتر! بنابراین برای شکوه هرچه بیشتر جشن لازم بود مردم روز به روز فقیرتر شوند و جشن روز به روز عجیب‌تر.

شاهنشاه آریامهر اولین پادشاه ایران بود که توفیق بستری در یک بیمارستان روانی در آمریکا را به دست آورد. در برگه پذیرش او اینطور نوشته بودند که: «شاهنشاه اصرار می‌کند ظرف یک ماه باید در ایران کودتا کنید و انقلاب را شکست دهید و من را دوباره شاه کنید! هر چقدر به او می‌گوییم شش ماه دندان روی جگر بگذار! قول می‌دهیم انقلاب ایران یک سالگی را هم نمی‌تواند جشن بگیرد به خرجش نمی‌رد! بی تابی می‌کنند! می‌گویند من ملکه الیزابت را می‌خواهم. خواب آور تزریق می‌کنیم قدر ساکت می‌شود.»